

فصل‌های زودگذر و ستاره‌های ماندگار

آن رب‌گری‌یه نویسنده و فیلمنامه‌نویس فرانسوی در بنای زمان جدید، ویژگی‌های رمان نو را این‌گونه توصیف می‌کند: «رمان نو همان ارزش‌های اجتماعی و معنوی دیرین را با الگوهای جدید می‌سنجد و معیار تشخیص قرار می‌دهد. دایرهٔ بینش و ادراک نویسندهٔ رمان جدید گسترش یافته و در مواردی دگرگون شده است. بر این اساس، معیارهای ارزیابی متفاوتی با گذشته دارد، اما در سنجش ارزش‌ها شباهت تام و تمامی با معیارهای پیشین پیدا می‌کند. اگر چه فلسفهٔ اخلاقی در محدودهٔ رمان نو راه نمی‌یابد، اما از سنجش و مقایسهٔ جدی موازین بشری، فلسفه‌ای اخلاقی پدید می‌آورد که نور رابطهٔ نوینی را بر اشخاص و فضای داستان می‌تاباند و الگوهای تازه‌ای برای بررسی ارزش‌های انسانی و شناخت آن به دست می‌دهد. بنابراین ساختار شکلی رمان نو از کیفیتی نوین بهره‌مند است. ادات فنی این‌گونه رمان، کلمه، کشف، زمینه‌ها، فکر و شکل نیست و در مجموع با آن کلیات کلاسیک آشنا کاملاً فرق دارد. ممکن است که یک رمان چندصد صفحه‌ای فاقد هر گونه حادثه و تحرک برای تحریک هیجان و اضطراب خواننده، یک زندگی معمولی را به شکل عادی و بدون کش و قوس ترسیم و توصیف کرده باشد. از آن جا که انسان به شکل منطقی و معقول دربارهٔ هیچ حادثه‌ای پیشاپیش قضاوت نمی‌کند، نویسندهٔ رمان جدید هم هیچ‌گاه به مخاطب هشدار نمی‌دهد که چند صفحه بعد فلان اتفاق خواهد افتاد، و او را با دلهره‌های تدریجی عذاب نمی‌دهد. در این نوع از رمان، نویسنده «طبیعی بودن» رویدادها را بر منطقی بودن آن ترجیح می‌دهد. دغدغهٔ شخصیت‌های داستان پیش و پیش از آن که فلسفی، مذهبی و اجتماعی باشد، انسانی است. بنابراین کشف‌های کلیشه‌ای و قراردادی رمان که پیش از این، ذهن و روح مخاطب را آمادهٔ واکنشی هیجانی از قبیل التهاب، شگفت‌زدگی، تأثر و اندوه و سردرگمی می‌کرد، در رمان نو کیفیتی متفاوت و عمیق پیدا می‌کند و خواننده را در گنجی و سردرگمی رها نمی‌سازد. نویسندهٔ رمان نو بدبین و یا خوشبین نیست. اگر چه با انعکاس صادقانه و دقیق رویدادها می‌تواند بدبینی یا خوشبینی ایجاد کند.»

ویژگی‌های مورد اشارهٔ آن رب‌گری‌یه را به سادگی و در



مرور ابتدایی آثار ژوزه ساراماگو نیز می‌توان ردیابی و نشانه‌شناسی کرد. البته با توجه به زمان انتشار و نگارش دفتر بنای زمان جدید آن رب‌گری‌یه در دههٔ بینابینی پنجاه و شصت میلادی و ظهور جدی ژوزه ساراماگو در دههٔ پایانی قرن، فاصلهٔ چهل ساله‌ای بر این توارد کشف و شهودگونه سایه می‌اندازد و به این انگارهٔ دور از ذهن جان می‌بخشد که ساراماگو بی‌نام و نشان در دهه‌های پنجاه و شصت، فرصت مطالعهٔ تحلیل ادبی و مقاله نویسندهٔ نچندان سرشناس فرانسوی را پیدا کرده‌است و تأثیرپذیری‌اش چنان عمیق است که سی - چهل سال دوام می‌یابد و در آثار جدیدتر رَدروشن‌تری برجا می‌گذارد.

افزون بر شاخص‌های پیش‌گفته در نشانه‌شناسی رب‌گری‌یه، مختصات ساختاری متفاوتی در ساختمان بیرونی آثار ساراماگو وجود دارد که پیش از تبدیل شدن به یک ویژگی سبکی، در حد یک روش انتزاعی سلیقه‌ای باقی می‌ماند. نویسنده با پرهیز از بکارگیری علائم و نشانه‌های نگارشی مانند نقطه، ویرگول و علامت سؤال - که می‌خواهد حساسیت مخاطب را نسبت به اجزای پراکندهٔ حوادث برانگیزد - در واقع وظیفهٔ فاصله‌گذاری و تقطیع لحظه‌ها و حوادث را به مخاطب می‌سپارد. به نظر می‌رسد ساراماگو می‌کوشد جریان سیال زندگی را به شکل واقعی و با همان پیوستگی و تداختی که همهٔ اجزای هستی را در جریانی پیوسته در هم آمیخته است توصیف کند. و همان‌سان که در جریان زندگی عادی، تداخل و پیوستگی اجزای حیات و رویدادها یا واکنش ناظر حاضر، قاپ و قالبی مجزا پیدا می‌کند، فاصله‌گذاری در متن واقع‌گرایانهٔ ساراماگو نیز بر عهدهٔ همان ناظر و مخاطب همیشگی است. اهمیت جایگاه مخاطب در آثار ساراماگو و هر نویسنده‌ای به این روش نگارشی، هنگامی آشکار خواهد شد که ارزش مفهومی ضرباهنگ و ریتم در معنا بخشیدن به کلمات شناخته شود. زمانی که بدانیم هر کلام، معنای نهفته و دور از ذهنی دارد که در آمیزش یا لحن موسیقایی و ضرباهنگ مفهومی کلمات پیش و پس از خود نمایان می‌شود. در می‌یابیم که خوانندهٔ رمان‌های ساراماگو با نقش فعال در علامت‌گذاری جمله‌ها می‌تواند ضرباهنگ کلمات را متناسب با درجهٔ ادراک خود تغییر دهد و داوری دقیق‌تری پیرامون مناسبات جهان اطراف خود داشته باشد. وجه دیگری از وجو غیرمتعارف این شیوهٔ نگارشی، بر ملا شدن نثر

فراموش شده موسیقی در کلام است؛ کوشش برای نزدیک شدن به اصالت و اصلیت ارتباط انسانی که احساس را نه از طریق علائم و نشانه‌های قراردادی، که از مسیری بدوی و اصل و با بکارگیری اصوات و موسیقی واژه‌ها منتقل می‌کند. درک ماهیت پرسشی یک جمله در نبود نشانه‌های قراردادی، نقش موسیقی کلمات را نمایان تر خواهد کرد. این ویژگی، تجربه‌ای است که در تداوم احتمالی می‌تواند تغییر و تحولی در ساختار بیرونی رمان نویسی پدید بیاورد.

آن رب‌گری به در سای رمان جدید به چالش دیر سال «کهنه» و «نو» در عرصه ادبیات اشاره می‌کند و پیدایش اندیشه نوگرایی در ادبیات داستانی را به دهه‌های آغازین قرن بیستم مربوط می‌داند. اگرچه امواج ادبیات جهان با یک تأخیر طولانی بیست - سی ساله به سواحل فرهنگی ایران می‌رسد، اما در یک دوره فشرده عطشناکی و ولع فرصت‌های ارزشمندی برای سیراب شدن علاقه‌مندان ادبیات جهان در گستره این سرزمین فراهم می‌آید. به جرأت می‌توان گفت که طی سه دهه سی، چهل و پنجاه، برجسته‌ترین آثار ادبی جهان با برگردان فارسی در اختیار نسل‌های پی در پی دوستداران ادبیات قرار می‌گیرد. از آنجا که سابقه تاریخی ادبیات مدرن در ایران بسیار کوتاه است، چند نسل پیاپی از طریق بازار داغ ترجمه با سرشتان‌ترین چهره‌های ادبی جهان آشنا می‌شوند و در پایان دهه پنجاه کمتر نویسنده و اثر برجسته‌ای پشت مرزهای جغرافیایی ایران توقف دارد. همزمان با طرح مباحث کهنه و نو در عرصه ادبیات جهان، ادب‌دوستان ایرانی نیز استاندال، بالزاک، تولستوی، داستایوفسکی، دیکنز و هوگو را به حاشیه می‌رانند و شیفته کافکا، کامو، فاکنر، آلن، یو، موباسان، ژید، سارتر، جویس و... می‌شوند. بحث مدرن و کلاسیک همواره داغ‌ترین بحث مجامع ادبی بوده است.

و اما با گسترش گرایش چپ و غلبه این نگرش در مجامع دانشگاهی و روشنفکری، تغییر و تحولی در سلاطین و دل‌بستگی‌های هنری و ادبی پدید می‌آید و گروه تازه‌ای از نویسندگان بزرگ جهانی، بازار کتاب و ذهن دوستداران ادبیات را تسخیر می‌کنند. اینیاتسو سیلونه، آنتوان سنت اگزوپری، رومن گاری، برتولت برشت، نیکوس کازانتزاکیس و اوزن اونیل در زمره این نویسندگان هستند. هرچند فاصله ادبیات سنتی و مدرن روز به روز عمیق تر

می‌شود، اما در گزینش ده رمان برتر تاریخ ادبیات جهان در طول دهه‌های مختلف، همچنان تولستوی، دیکنز، ملویل، استاندال و داستایوفسکی در رده‌های نخستین گزینش تکرار می‌شوند و عمده جابه‌جایی‌ها به رومن رولان، جیمز جویس، آلبر کامو، فرانتس کافکا و چند نویسنده میانه قرن مربوط می‌شود.

دهه‌های چهل و پنجاه پررونق‌ترین فصل ادبیات داستانی در ایران بود. با وجود محدودیت شمارگان چاپی و میانگین سه هزار نسخه برای هر عنوان کتاب، عناوین منتشرشده، رشد قابل توجهی داشت؛ به گونه‌ای که آثار مطرح ادبی با فاصله کوتاهی به زبان فارسی ترجمه می‌شد. دلایل رویکرد و گرایش به یک اثر و یا نویسنده نیز متنوع و متفاوت بود. موفقیت یک اثر از یک نویسنده خاص، تضمین خوبی برای ترجمه مجموعه آثار او در یک دوره کوتاه بود. همان گونه که اشاره شد رونق فصلی و هر از گاهی بازار نشر، وابسته به عوامل و انگیزه‌های متفاوتی است. شهرت جهانی و ناگهانی یک نویسنده یا یک اثر، دلایل زیادی دارد که یکی از آنها دریافت جایزه‌های معتبری چون نوبل ادبی و یا جایزه پولیتزر است. نوبل ادبیات از چنان اعتباری برخوردار است که در یک محدوده زمانی کوتاه، دریچه‌های شهرت و چه بسا ثروت را به روی صاحب اثر می‌گشاید. ناشران و مترجمان ایرانی نیز هرگز بیرون از مدار این دایره پر جاذبه، درجا و درندگی نداشته‌اند. حتی اگر یک اثر خاص نویسنده، شایسته دریافت نوبل شناخته شده باشد، ترجمه مجموعه آثار او در دستور کار قرار می‌گیرد. به تعبیر روشن تر، جایزه نوبل پیش و بیش از آن که نمایانگر ارزش و اهمیت یک یا چند اثر یک نویسنده باشد، ضامن اعتبار و اشتها نام او خواهد بود. بنابراین خام‌ترین و کم ارزش‌ترین آثار وی نیز با اتکاء به شهرت و اعتبار نوبل در ردیف آثار پرفروش و پرمخاطب قرار خواهد گرفت. این اعتبار و اشتها می‌تواند فصلی و مقطعی باشد و پس از یک دوره کوتاه فروکش کند و یا اعتباری ماندگار شود و ردی روشن و تکرار شونده در سیر ادبیات جهان باقی بگذارد. یادآوری نام برخی از برندگان نوبل ادبیات در فاصله زمانی یک یا دو دهه، دشوار و دشوارتر می‌شود و گاه با سپری شدن چند دهه متوالی و جابه‌جایی نسل‌ها، نامی آشنا و تأثیرگذار باقی می‌ماند. آیا نوبل آلبر کامو بیگانه با سینکویچ کجا می‌روی برابر و همسنگ است؟ «کامو» بی که نسل‌های

پایابی به کشف ابعاد تازه‌ای از جهان‌بینی انسان‌مدارانه و شبهه ناک او می‌رسند و سردرگم‌پوچ‌گرایی و اصالت وجود، علامت سؤال بزرگی در ذهنشان نقش می‌بندد، تا تکاپوی تازه و راز و رمزی دیگر... آیا کورتیز مالاپارته و شاهکار فصلی او پوست را امروز کسی به یاد می‌آورد؟ چرا و چگونه گروهی بر مدار ماندگاری تکرار می‌شوند و گروهی دیگر ستاره دنباله‌دار فصلی زودگذرند؟ در مواجهه با ژوزه ساراماگو و پائولو کوئیلو نیز می‌توان این پرسش را مطرح کرد. دست کم در مورد کوئیلو می‌توان به یک نتیجه‌گیری قاطع‌تر رسید: ستاره دنباله‌داری که نیمه طولانی‌تر شب را پیموده است، به یاد داشته باشیم که کارلوس کاستاندا، دوران طلایی کوئیلو بودن را پیش از او تجربه کرد و اکنون سالانه سالانه و در دوردست جاده، دور شدن کوئیلو را نظاره می‌کند.

و اما «ساراماگو مسافر این مسیر نیست، او مبدأ و مقصد متفاوتی دارد. انسان‌گرایی عجیبی که انسان را نه به خاطر پاک‌نهادی و زیبایی که در اصلیت و اصالت در آمیخته‌ی پاک‌ی و پلشتی، مجذوب‌کننده یافته است. ساراماگو شدنش را مدیون این نگرش بکر و تازه است. از همین منظر است که انسان را در آثارش، آشنا اما متفاوت می‌یابیم؛ با تصویری سه بعدی که در ادبیات داستانی کم‌سابقه است. بر خلاف گسترش چشمگیر فعالیت‌های ادبی و رونق بازار ترجمه، تألیف و نشر، مقوله نقد ادبی همچنان در حاشیه است. حرکت‌های هر از گاه و پراکنده، نمی‌تواند هویت مستقل و قابل اعتمادی برای نقد ادبی پدید آورد. اگرچه تلاش‌های جسته و گریخته‌ای صورت گرفته و می‌گیرد، اما نگاه نقاد و پویسنگر منتقد ایرانی به دلیل شوریدگی حاصل از کشف چشم‌اندازهای نو، بیشتر در سطح لایه‌های بیرونی متوقف و ذوق‌زده باقی می‌ماند. ترس از نقد شدن، شهامت نقد کردن را از منتقد ایرانی می‌گیرد. این ترس و بی‌اعتمادی در روبه‌رویی با آثار نام‌آوران عرصه ادبیات، محسوس‌تر و نمایان‌تر است؛ حتی اگر حرف‌های زیادی برای گفتن و نکته‌های فراوانی برای شکافتن وجود داشته باشیم، به طور کلی می‌توان گفت نقد ادبی در ایران، حرکتی احتیاطاً آمیزتر از سایر زمینه‌های نقد دارد. به عنوان مثال اگر در عرصه سینما کارراهه و کارنامه‌ای مشخص برای ردیف کردن نام‌های آشنایی در کسوت منتقد فیلم داشته باشیم، در حیطه نقد ادبی فعالیت پیوسته و مستمری از نام‌های شناخته‌شده وجود ندارد. تا جایی که می‌توان گفت در سه - چهار دهه اخیر،

منتقد ادبی شناخته شده‌ای در قالب انحصاری نقد ادبی، نام‌آشنا نشده است. نام‌های کم و بیش آشنایی که از دهه چهل به این سو دستی در نقد شعر و رمان داشته‌اند، پیش از آن که با عنوان منتقد ادبی شناخته شده باشند، از طریق آثار خود در زمینه شعر و داستان نامی یافته‌اند و با پشتوانه همین نام، دستی در نقد آثار دیگران داشته‌اند. و این «دیگران» غالباً و در اکثریت موارد شاعران و قصه‌نویسان رقیب ایرانی بوده‌اند. در واقع نقد کارشناسی و درونمایه‌ای آثار ادبی جهان، به ویژه آثار نام‌آوران عرصه رمان و ناول چنان محدود و نادر است که به دشوار می‌توان، شاهد مثال آشکاری را به یاد آورد. از سوی دیگر، آن گونه نوشتاری که به عنوان نقد در تشریحات چند دهه اخیر ایران به چاپ رسیده است، عموماً برگردان نقد منتقدان خارجی بوده است و آن تعداد انگشت‌شماری که امضای منتقدان ایرانی را دارد، پیش از آن که نقد ساختاری و درونمایه‌ای یک اثر باشد، یادداشتی در معرفی نویسنده و اثر بوده است... و اما این روزها با جدی‌تر شدن مقوله نقد ادبی، ژوزه ساراماگو نخستین نویسنده مهمی است که پس از یک دوره طولانی فترت، در ترازوی نقد، وزن می‌شود، و کتاب حاضر گام اول است. ■

سردبیر